

# ارمغانِ رضا

محمد احمد رضا خان افغانی

مرتبہ

پروفیسور دکتور محمد مسعود احمد

المختار بیلی کیشنز

۲۵- جاپان مینشن، رضا چوک، ریگل صدر کراچی (اسلامی جمہوریہ پاکستان)

# رمضانِ رضا

محمد احمد رضا خان افغانی



مرتبہ

پروفیسور داکٹر محمد مسعود احمد

ناشر

المختار پبلی کیشنز

۲۵-جاپان مینشن، رضا چوک (ریگل)، صدر، کراچی

۱۹۹۳ء / ۱۴۱۵ھ

نام کتاب	-----	ارمغان رضا
مصنف	-----	محمد احمد رضا خان افغانی
مرتب	-----	پروفیسور داکٹر محمد مسعود احمد
صفحات	-----	۳۲
نگران نشر	-----	اقبال احمد اختر القادری
سال نشر	-----	۱۹۹۴ء / ۱۴۱۵ھ
حرف چینی	-----	ہائی کمپوزنگ ماسٹرز، ۶۶/۳ مارٹن کوارٹرز کراچی
محل ناشر	-----	فون - ۴۹۲۸۱۶۹
ہدیہ	-----	المختار پبلی کیشنز، کراچی
	-----	۱۰ روپے

### مقامات طلب



- المختار پبلی کیشنز، ۲۵، جاپان مینشن، رضا چوک (ریگل) صدر، کراچی ۷۴۴۰۰، فون - ۷۷۷۱۲۱۹ - ۷۷۲۵۱۵۰
- مکتبہ رضویہ، آرام باغ، گاڑی کھاتا، کراچی - ۷۴۰۰۰، فون - ۲۱۶۴۶۴
- مکتبہ قادریہ، جامعہ نظامیہ رضویہ، اندرون لوہاری گیٹ، لاہور
- المجمع الاسلامی، جامعہ اشرفیہ، مبارکپور، اعظم گڑھ (بھارت)
- اسلامک ایجوکیشن ٹرسٹ، مصطفیٰ کالونی، ۵-بی-۲، گلشن احمد رضا، نارتحہ کراچی - ۷۵۸۵۰

بسم الله الرحمن الرحيم

## ابتدائیہ



محمد احمد رضا خان افغانی نام عالمی و شاعری ست کہ بحر بیکراں بود۔۔۔۔۔ در  
ہفتاد و پنج علوم و فنون ثقلیہ و عقلیہ مہارت تامہ داشت۔۔۔۔۔ تصانیف دی  
دریں علوم پیش از یک ہزار ست۔۔۔۔۔ حق آن ست کہ در عصر حاضر مثل او در  
عالم اسلام پیدا نہ شد۔۔۔۔۔ اوست کہ نعرہ متانہ زدہ دلہائی امت مسلمہ را در  
شہ قارہ پاک و ہند فروزان ساختہ عالم را حیران کرد۔۔۔۔۔ او در لغت ہائی عربی،  
فارسی، اردو، ہندی شعر گفتہ۔۔۔۔۔ لاریب کلام او امام الکلام ست۔۔۔۔۔ از  
میساختگی و درد و سوز مملو و از تکلف و آورد خالی۔۔۔۔۔ دلہارای کشد و را نکہارا  
می ریزد۔۔۔۔۔ و از محاسن ظاہری و معنوی آراستہ و پیراستہ۔۔۔۔۔ انہوذجی از  
نعت ہائی موصوف پیش کردہ می آید تا دلہائی عاشقان را مسرور سازد و زندہ دارد  
ز حسنت تا بہار تازہ گل کرد  
رضایت را غزل خواں آفریدند

احقر محمد مسعود احمد عفی عنہ

کراچی

جمادی الثانی ۱۳۱۳ھ

۲۳ نومبر ۱۹۹۳ء

## پیش‌گفتار



از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر  
 یاد گاری که درین گنبد دوار بماند  
 (حافظ شیرازی)

در کارگاه فطرت اگر به تجسس و تفکر نگاه بکنیم و کائنات را به دقت نظر به بینیم این حقیقت را در خواهیم یافت که انقلابات و تحولاتی که در زمانهای جمادی و حیوانی و نباتی بعمل آمده و می آید فقط بیک قوه کار فرما بوده و آن قوه عبارت است از قوه "عشق"

امام غزالی در احیاء العلوم فرموده است که :  
 محبت اشتیاقی هست به یافتن آن چیزی که یکی دوست می دارد و هر عضو تن چیز مخصوص یا نوع مخصوصی هست که به آن نزدیک می شود.  
 عشق در ذره در آفتاب و در تمام جهان وجود دارد و غذای دل همه نفوس است، باین جهت که موجودات از جماد گرفته تا انسان و فرشتگان همه و همه از ترانه عشق به جنبش در می آیند.

بنا برین عشق نوعی دارد، مانند عشق به نگاه داشتن زندگی، عشق بر رسیدن مقام عالی، عشق پیروزی، عشق به دانشمندان، عشق به دوستان و خویشاوندان و جز آنها

چنانچه یک سو عشق انسان با انسان یا با دنیا و اهل دنیا اگر باعث فرحت و انبساط و موجب حصول مقصد است، جانب دیگر عشق حقیقی و چه تسکین و آرام قلب و روح و تقاضای دین و ایمان است که ازان بنده مفسخر به بخشش ایزدی می شود.

در این رساله کوچکی آن سراینده نامی را با کلامش معرفی کنیم که آن یک

عاشق صادق است که رشته ی عشق او با حبیب کبریا علیه التحیه و  
الثناء پیوسته است۔ در ستایش محبوب و ممدوح خود آچنان سخن سرائی کرده  
است که از هر یک لفظ بخشش بوی محبت و عشق رسول صلی الله علیه و سلم  
و ماغای اہل دل را معطر و قلب و روح اہل ایمان را سرشار می کند۔

می بینیم که از قوہ عشق نبی معظم این سراینده نامی و شاعر گرامی آن  
رفعت فکریا بد که بیش از هفتاد و پنج (۷۵) علم و فن عقلیہ و نقلیہ مهارت  
تامہ پیدا کرد و درین علوم و فنون بیش از یک ہزار کتاب تصنیف کرد۔ بنا برین  
می توانیم کہ بگوئیم در عصر حاضر شاعری و عالی مثل او در عالم اسلام پیدا  
شد۔۔۔۔۔ و این ہمہ از فیضان مدحت رسول کریم علیہ التحیتہ و التسلیم نبی  
باشد۔

”رضا“ نہ فقط سراینده فارسی و اردو زبان بوده بلکہ پیامبر عشق و محبت  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده کہ در شبہ قارہ پاک و ہند دہمائی  
مسلمانان را از نور محبت سرور دو جہاں ﷺ منور ساختہ۔۔۔۔۔ لاریب  
کلاش مملو از درد و سوز است و بی ساختگی دارد اما از تکلف و آورد خالی  
۔۔۔۔۔ دل ہا را می کشد و اشک ہا را می ریزد۔ از محاسن ظاہری و باطنی  
آراستہ و پیراستہ است۔

اسم گرامی آن سراینده ”محمد احمد رضا خان“ است۔ کہ بہ تاریخ ۱۰ شوال  
المکرم ۱۳۷۲ھ / ۱۳ جون ۱۹۵۶م پابہ عرصہ وجود نہاد و بہ عمر ۶۸ سالگی بتاریخ ۲۵  
صفر المنظر ۱۳۳۰ھ / ۱۹۲۱م در گذشت! نمود جی از نعت ہای موصوف درین  
رسالہ بعنوان ”ارمغان رضا“ بہ خدمت خوانندگان محترم پیش می کنیم تا  
دہمائی عاشقان را مسرور سازد۔

خضر نوشاہی

مدیر شعبہ مخطوطات بیت الحکمت

دانشگاہ ہمدرد، کراچی

## سلطان لا تهر

رضایت سائل بی پر، توئی سلطان لا تهر  
 شها! بهری ازین خوانم، اعثنی یا رسول الله

نعت صنف سخن ایست که مقدس، زیبا، پاکیزه و شیرین، ولی حقیقت این است که خیلی نازک، عمیق و دقیق است. اینجا بیش از پیش حزم و احتیاط لازم دارد. مبالغه آرائی مثل بغاوت می شمارند. در نعت با محبت پاس اوب داشتن کار مهم است. این هرگز مثل غزل و قصیده نیست که هر چه در دل آید بر صفحه قرطاس منتقل بکند.

در نعت مقصود آن ذات گرامی است که باعث تخلیق کائنات شده و راجع به سرور کونین صلی الله علیه و آله باری تعالی گفته "ووفعنا لک ذکورک" و "کان فضل الله علیک عظیما" در جای و دیگر می آید "لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة"

نعت وسیله ای است که تعلیمات سرور کائنات و فخر موجودات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و نتایج آنها پیش بکند. برای چنگ آوردن این وظیفه و هدف لازم است که بخور از تعلیمات سلطان لا تنهد کما حقہ بهره ور باشد و آن را در شعر سفتن قدرت کامله دارد. این متنبای شاعر نعت گواست که تعلیمات مقدسه و مقصود نبوت را چنان بجهت تحریر آورد که به یک سو لطافت شعر برقرار بماند و سوی دیگر حقیقت احوال را نمایان بکند.

سراپا نگاری هم در حیث نعت می آید. لکن اینجا هم ادب و احترام فراوان لازم است. برای گفتن نعت دلبزیر گوینده را باید که در دل جذبات اطاعت و محبت سرور کونین صلی الله علیه و آله داشته باشد. بدون محبت و اطاعت اثر بیان و کیفیت اثر پذیر آشکار نمی شود. از نعت گوئی حضرت امام احمد رضا رحمته الله علیه این هو یدای شود که گوینده در شبه قاره بسیار شهرت و اقبال دارد. در سایه تعالیم حق و

حیات بخش سرور کائنات و فخر موجودات حضرت امام الانبیاء صلی الله علیه و آله نبیا بدستش می آید.

اقوال و اعمال حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله لا اقل برای مسلمانان، نمونه های اکمل است که باید مورد پیروی و تقلید بگیرد. نبوت و وحی مظهر نبیوی روحانی بزرگ اند که آنها را می توان «عشق» نامید. نجات کل ملل مسلمان تنها در پیشرفت علوم و فنون نیست، باید که از عشق و محبت رحمته للعالمین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بهره ای داشته باشند بصورت دیگر از راه دین دور افتاده بمانند. حقیقت امر اینست که هر موی امام احمد رضا اسیر عشق حضور پاک سرور کائنات صلی الله علیه و آله بوده

اے جان من، جانان من، هم درد، هم درمان من  
دین من و ایمان من، امن و امان امتان

مولانا محمد احمد رضا بریلوی رحمته الله علیه گفتن و نوشتن شعر و نثر را وسیله بیدار کردن، هموطنان خود و سایر مسلمین عالم ساخت و سعی کرد که مسلمین را بکار و کوشش وادار دبا یکدیگر متحد سازد و پایه معاش و تمدن انسان را بالا ببرد. توقع او نیست که همه ساکنین ممالک اسلامی و مسلمانان شبه قاره پشت به پشت یکدیگر بدهند و در قبال مخالفین خود بالا اجتماع مقاومت کنند. اختلاف اصل و نژاد و مملکت را بکنار بگذارند وزیر لوای توحید و نبوت مجتمع شوند.

امام احمد رضا بتوسط نعت میخواهد که شوق و آرزو را در دل دیگران بجنبش آورد و با آشنائی که درد ندارند و از عذاب دیگران متأثر نمیشوند مخالف است. خوش بختانه که آقای پرفسور دکتر محمد مسعود احمد چندین اشعاری را که امام رضا در ثناء و منقبت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سروده یکجا گرد آوری نموده به استحضار خوانندگان گرامی رساند شود.

این شاعر بزرگ که زبان مادریش اردو بوده، بدین زیبایی و شیوایی مقاصد خود را در قالب اشعاری بس متین و وزین در زبان فارسی تنظیم آورده و فارسی را وسیله بیان مقاصد نعت خود و افکار بلند و شاعرانه خود کرده است. زیرا میخواست مطالب او را تمام عجم یعنی مسلمین شبه قاره و افغانستان و ایران و تاجیکستان و ترکیه بخوانند.

مولانا محمد احمد رضا رحمتہ اللہ علیہ شاعر شہیر را بہ سرور کونین رحمتہ اللہ علیہ و ولای بی پناہ بود۔ نعتیائی کہ در این مجموعہ نگارش میشود جوش و حرارتش را نشان میدہد۔ حرارت و احساسات شدید شاعر کہ بر حواس او تسلط پیدا کردہ بود۔ شعرا و سوز و گدازی عطا کردہ است۔ اشعارش پرده ای از یک زندگی پر رنج و محن می کشد و خلوص بیان درد درون را بطوری بیان کردہ است کہ قلب خوانندہ را تحت تاثیر می آورد۔

در کلام وی شادی و شیرینی باد و غم توأم شدہ۔ اسلوب بیانش چنان قلب را مفتون می کند کہ خوانندہ از خواندن اشعار خود را در بزم صاحب دلان می نشاند۔ قدرت بیان، پختگی و روانی کلام، استعمال کلمات موزون، خیالات پاکیزہ، استعارات و تشبہات شیوا و پابندی دستور شعر و سخن از محاسن کلام وی می باشد۔ مہم تراز ہمہ وجود یک طبع موزون و سرشار و روح لہریز از عقیدت بی پایان خاتم النبیین رحمتہ اللہ علیہ است کہ او را بہ سرودن نعت ہای شیوا و نغمی کشاند کہ از حیث فصاحت و روانی با آثار بزرگ برابری می کند۔ انیسٹ راز اصلی دلنیشی سخن امام احمد رضا رحمتہ اللہ علیہ۔ بقول سعدی۔

سخن کز دل برون آید شیندلا جرم بادل

در دورہ مولانا محمد احمد رضا خان رحمتہ اللہ علیہ، شعراء در نعت این طور گذارشات خود را پیش کردند کہ آنها را حیثیت آفاقی شدہ۔ رنج و غم دروان کہ پیشتر ازین فقط متعلق بہ یک فرد بود، الان مبدل بہ دیگران شدہ اعنی عم فرد بہ غم قوم منتقل شد۔ اولین رفتار لہجہ ای ملایم بودہ، اکنون در آن صدای بلند رونما شد۔ مولانا احمد رضا میگوید۔

عزیزان گشتہ دور از من، ہمہ پاران نفور از من  
درین وحشت ترا خوانم، اغثنی یا رسول اللہ

گدای آمد ای سلطان بامید کرم تالان  
تہی دامان مگر دانم، اغثنی یا رسول اللہ

دیگر ان ہم در این بارہ کیفیت درونی را چنین ظاہر میکنند :

آن تا جدار ملک دین، دارای اقلیم یقین  
دانای علم اولین، فرمان برش روح الامین

عالم شدش زیر نگین، چرخش همی بوسد زمین  
آدم همان در ما و طین، او گشته میر انجمن  
(شبلی نعمانی)

اعجاز از خواص لسان محمد است  
عین الحیات گم بدبان محمد است  
گرنور و گر هدی که از آن محمد است  
حق جلوه گر زطرز بیان محمد است  
آری کلام حق بزبان محمد است  
(الطاف حسین حالی)

بگیرم دامن آن سید لولاک در محشر  
که محشر بر نتابد حسن بی جایش را

قضا گیرد، قدر گیرد، ازل گیرد، ابد گیرد  
رکابش را، عنانش را، عنانش را، رکابش را  
(غلام قادر گرامی)

در دل مسلم مقام مصطفی است  
آبروی ما ز نام مصطفی است

طور موجی از غبار خانه اش  
کعبه را بیت الحرم کاشانه اش  
(علامه محمد اقبال)

هرجا که بود کفر و ضلال از میان رود  
هر جا که بود شرک و دغل برکراں نهاد

در یک قدم زوسعت کونین در گذشت  
مسند فراز کنگره لامکاں نهاد  
(صوفی غلام مصطفی تبسم)

بگرداب حوادث در فقام  
پناهی یا رسول الله پناهی

بدر گاهست رسیدم یا محمد ﷺ  
امید عفو دارم از گناهی  
(غلام دستگیر ناشاد قادری)

نا.غ. روزگار مولانا محمد احمد رضا خان زندگانی خود را با گریه آغاز کرد و  
مخنده----- خنده عاشقانه، خنده و الهامه----- خنده فاتحانه----- پایان  
رسانید- محسوس می شود که امام مذکور در عشق و مستی و شور و جذب و نبوغ و کمال  
در فضایل لطیف پر می زند و دیگران را مسحور میسازد-

یارب زمن برشه ابرار، درودی  
برسید و مولای من زار درودی

پروفیسور دکتر محمد انعام الحق کوثر

کوئٹہ

۲۷ رجب المرجب ۱۴۱۳ھ / ۱۰ جنوری ۱۹۹۳ء



جان و دل من باد فدای شه بطحا  
 بادا سراین خسته و پای شه بطحا !

در وسعت قطره نبود مدحت دریا  
 وصف شه بطحا و خدای شه بطحا

یارب تو برای علم افزای اہم  
 محشور کنی زیر لوای شه بطحا

میگفت سلیمان بہہ حشمت و شوکت  
 سلطان جہان ست گدای شه بطحا

می گریم وی نالم وی سوزم ازین غم  
 یارب برسائیم بر برای شه بطحا

داغ و تپش و سوز و گداز و الم و درد  
 دارد دل من جملہ برای شه بطحا

از جمله بلا امن و امان دو جهان است

یک سایه دامان عبای شه بطحا

بکشود زبان طائر سدره چو نخستین

شد نغمه زن از وصف و شنای شه بطحا

صد عرش بروں رفت ز خود از جهت ناز

گردید سر عرش چو جای شه بطحا

محبوب خدا، رهرو اسرا، شه کونین

این رتبه که آورد سوای شه بطحا

بیرون فلک از سر، چو رضا این همه سودا

میخواه بهر کار، رضای شه بطحا





امتان و سیاه کاری ها  
 شافع حشر و نغمساری ها  
 دور از کوئی صاحب کوثر  
 چشم دارد چه اشکباری ها  
 در فراق تو یا رسول الله!  
 سینہ دارد چه بیقراری ها  
 ظلمت آباد گور ، روشن شد  
 داغ دل راست نور باری ها  
 چه کند نفس پرده در موئی  
 چون تویی گرم پرده داری یا  
 سگ کوئی نبی و یک گهی  
 من و تا حشر جاں نثاری یا  
 سوف عطیک ربک ترضی  
 حق نمودت چه پاسداری ها  
 دارم ای گل بیاد زلف و رخت  
 سحر و شام آه و زاری ها  
 تازه لطف تو بر رضا هر دم  
 مرهم کهنه دل فکاری ها

ز لعل تو شخند جانفرایت

زالل آب حیوان آفریدند

نه غیر کبریا جان آفرینی

نه خود مثل تو جانان آفریدند

پی نظاره محبوب لاهوت

بینت آینه سان آفریدند

بنا کردند تا قصر رسالت

ترا شمع شبستان آفریدند

زمر و چرخ بهر خوان جودت

عجب قرص و نمکدان آفریدند

زحنت تا بهار تازه گل کرد

رضایت را غزال خوان آفریدند



ز عت ماه تابان آفریدند  
 ز بوی تو گلستان آفریدند  
 نه از بهر تو صرف ایمانیانند  
 که خود بهر تو ایمان آفریدند  
 صبا را مست از بویت بهر سو  
 چنان افغان و خیزان آفریدند  
 برای جلوه یک گلبن ناز  
 هزاران باغ و بستان آفریدند  
 زمر تو مثال برگرفتند  
 و زان مهر سلیمان آفریدند  
 چو انگشت تو شد جولان ده برق  
 قمر را بهر قریان آفریدند



وقت آنست که درهای فلک باز شود  
 جلوهٔ مهر قدم پرتوه انداز شود  
 تهنیت باد بهاری که گل من آید  
 بلبلان مژده چمن جلوه گه ناز شود  
 پرده از چهرهٔ ماه عربی بر دارند  
 نور پنهان ازل بر سر ابراز شود  
 حبیب تابنده شود تیغ هلالی بدم  
 سینه ماه دگر کشته اعجاز شود



پریشانی من شیرازه بند  
 شب گر بسته موئی تو باشم  
 باین ناکارگی دارم تمنا  
 سگ کوئی، سگ کوئی تو باشم  
 فلک بر آستانم سجدہ آرد  
 اگر خاک سر کوئی تو باشم  
 نہ دام نفس کافر وا رہیدہ  
 اسیر دست و قابوئی تو باشم  
 خدائے من، رضا جویم شود گر  
 چو نام خود رضا جوئی تو باشم





حیرت زده ام چه خواب دیدم  
 در عین شب آفتاب دیدم  
 قربان نگاہ خود کہ آن نور  
 بی پردہ و بی نقاب دیدم  
 آن جلوہ رخ بزیر کیسو  
 خورشید تہہ سحاب دیدم  
 برقی زطور جان رباید  
 ایں طرفہ کہ بی حجاب دیدم  
 یاران بہ رضا خبر کہ امشب  
 دردی بدل خراب دیدم



اے شافع تر دامنان، وی چارہ درد نہان  
 جان دل و روح رواں یعنی شہ عرش آستان  
 اے مسندت عرش برین، دی خادمیت روح امیں  
 مہر فلک، ماہ زمیں، شاہ جہاں، زیب جنال  
 ای مرہم زخم جگر، یا قوت لب، والا گہر  
 غیرت وہ شمس و قمر، رشک گل و جان جہان  
 اے جان من، جانان من، ہم درد، ہم درمان من  
 دین من و ایمان من، امن و امان امتان  
 اے مقتدا، شمع ہدی، نور خدا، ظلمت روا  
 مہرت فدا، ماہت گدا، نورت جدا، ازاین و آن  
 عین کرم، زین حرم، ماہ قدم، انجم خدم  
 والا چشم، عالی ہم، زیر قدم، صد لامکان  
 آئینہ ہا حیران تو، شمس و قمر جویمان تو  
 سیار ہا قربان تو، شمعت فدا، پروانہ سان  
 گل مست شد از بوئی تو، بلبل فدای روئی تو  
 سنبل نثار موئی تو، طوطی بیادت نغمہ خوان

باد سبا جویان تو، باغ خدا از آن تو  
بلا گردان تو، شاخ چمن، سرو چمن

یعقوب گریانت شده، ایوب حیرانت شده  
صالح حدی خوانت شده، ای یکه تاز لا مکان  
حضرت گویاں "العطش" موسی بایمن گشته غمش  
یعقوب شد بینائیش، در یاد ای جان جهان  
بهر خدا مرهم نه، از کار من بکشا گره  
فریاد رس داوی بده، دستی بما افتادگان  
مولی زپا افتاده ام، دارم شها چشم کرم  
مهر عرب، ماه عجم، رحمی بحال بندگان  
شکر بده گو یک سخن، تلخ است بر من جان من  
بار نقاب از رخ گلن، بهر رضائی خسته جان



دلفکارے آبلہ پائی شہر جود تو  
 از بیابان بلا افتاد و خیزان آمدہ  
 تازہ فریادی بر آورد ای مسیحا بردرت  
 کمنہ رنجوری کہ از غم بر لبش جان آمدہ  
 زہر نوش جام غم، در حسرت فیہ شفاء  
 زانگبین رحمت یکہ جرعه جویان آمدہ  
 بہر آن رنگین ادا گلبرگ چند، آل رسول  
 برکش از دل خار آلامی کہ در جان آمدہ  
 احمد نوری درین ظلمات رنج و تشنگی  
 رہنمائم سوئی تو، ای آب حیوان آمدہ  
 ای زلال چشمہ کوثر لب سیراب تو  
 بر در پاکت رضا باجان سوزاں آمدہ



سیاح فضای لامکانی  
 محبوب خدای دو جهانی  
 معصوم تویی مگر ز رحمت  
 گریان بگناه امت آنی

در نقشه ناخن تو گرید  
 مانی بقلم، قلم بهانی  
 ای عشق نبی، تو عاشقان را  
 آرام دل و قرار جانی

شمع از پروانه تو آموخت  
 این گونه زبان و بی زبانی  
 درد آل گوید که تو مپرسی  
 ناله کند آنکه تو ندانی

دل می سوزد چنان که دیدی  
 حالی داند چنان که دانی  
 مولای رضا، رضا چه دانی  
 علم تو حال من کفانی



یارب زمن بر شه ابرار، درودی  
 برسد و مولائی من زار، درودی  
 بر آبروی آن قبله قوسین سلامی  
 بر چشم خطا پوش، عطا بار، درودی  
 برشد لبش همچو میحائی لب او  
 جان بخش هزاراں دل پیار، درودی  
 بر گوش نبی کان کرم باد سلامی  
 بر طره آن گیسوی خمدار، درودی  
 چو رفرفش از دایره این و متی پاک  
 برجسته بیک شوخی رفقار، درودی  
 خاک در او باش، رضا تا زکرامت  
 خود بشنوی از هر در و دیوار، درودی



گریه کن بلبلا از رنج و غم  
چاک کن ای گل گریبان از الم  
سنبلا از سینه برکش آه سرد  
ای قمر از فرط غم شو روئی زرد  
هان صنوبر خیز فریادی بکن  
طوطیا جز ناله ترک هر سخن  
چهره سرخ از اشک خونی هر گلیست  
خون شو ای غنچه زمان خنده نیست  
پاره شو ای سینه مه بهجو من  
داغ شو ای لاله خونین کفن  
خرمن عیشت بسوز ای برق تیز  
ای زمین بر فرق خود خاکی بریز  
آفتابا آتش غم بر فروز  
شب رسید ای شمع روشن خوش بسوز  
بهجو ابر ای بحر در گریه بجوش  
آسمانا جامه ماتم به پوش

خسک شو ای قلزم از فرط بکا  
 جوش زن ای چشمه چشم زکا  
 کن ظهور ای مهدی عالی جناب  
 بر زمین آ عیسی گردون قباب  
 آه آه از ضعف اسلام آه آه  
 آه آه نفس خود کام آه آه

درد و عالم نیست مثل آن شاه را  
 در فضیلتها و در قرب خدا  
 ماسوی الله نیست مثلش از یکی  
 برتر است از وی خدا ای مهدی  
 انبیاء سابقین ای محتشم  
 شمعا بودند در لیل و ظلم  
 در میان ظلمت و ظلم و غلو  
 مشیر از نور هر یک قوم او  
 آفتاب خاتمت شد بلند  
 مهر آمد شمعا خامش شدند  
 نور حق از شرق بی مثل بیافت  
 عالی از تابش او کام یافت  
 دفته برخاست اندر مدح او

دفعه برخاست اندر مدح او  
از زبانها شور لاشمل له

---

ابر نیشان ست این ابر کرم  
در رخشان آفرین در قهریم  
قطره کز وی چکید اندر صدف  
گوهر رخشنده شد با صد شرف  
بحر زاخر شرع پاک مصطفی (صلی الله علیه و آله)

وان صدف عرش خلافت ای فتا  
قطره ها آن چار بزم آرائی او  
زانکه اور کل بود و شان اجزائی او  
برگمای آن گل زیبا بند  
رنگ و بوی احمدی می داشتند

قصد کاری کرد آن شاه جواد  
هر یکی انی له گویان ستاد  
جنبش ابرو نه تکلیف کلام  
خود بود این کار آخر و السلام

آن عتیق الله امام المتقین  
بود قلب خاشع سلطان دین

وان عمر حق گو زبان آن جناب  
 ينطق الحق عليه والصواب

بود عثمان شرمگین چشم بنی  
 تیغ زن دست جواد او علی  
 نیست گر دست نبی شیر خدا  
 چون ید الله نام آمد مر او را

دست احمد عین دست ذوالجلال  
 آمد اندر بیعت و اندر قتال  
 سنگریزه می زند دست جناب  
 سارسیت اذ رمیت آید خطاب

وصف اهل بیت آمد ای رشید  
 فوق ایدیهم ید الله المعجد  
 شرح این معنی برون از آگهی ست

پا نهادن اندرین راه بی هی ست  
 تا ابد گر شرح این معضل کنم  
 جز تخیر هیچ نبود حاصلم

ربنا سبحنک لیس لنا  
 علم شی غیر ما علمتنا

گفته گفته چون سخن این جا رسید  
 خاسه گوهر فشان دامان پدید

ملم غیبی سروش راز دان  
دامم بگرفت کای آتش زبان

در خور فہمت نباشد این سخن  
بس کن و بیہودہ وش خای مکن

اصفا ہم اندرین جا خاشند  
از مئی کلت لسانہ بی ہشند!

راز ہا بر قلب شان مستور نیست  
لیک افشا کردنش دستور نیست

ہر کجا گنجی ودیعت داشتند  
قفل برود بر حفظ بستہ اند

درد دل شان گنج اسرار ای خو  
بر لب شان قفل امر انصتوا

روز آخر گشت و باقی این کلام  
ختم کن انی نہ طرف التمام

نفرگفت آن مولوی مستند  
راز ما را روز کی گنجا بود

الغرض شد مثل آن عالی جناب  
سایہ سان معدوم پیش آفتاب

ای خدا ای مهربان مولای من  
 ای انیس خلوت شبهای من  
 ای کریم و کارساز بی نیاز  
 دایم الاحسان شه بنده نواز  
 ای بیادت ناله مرغ سحر  
 ای که ذکرت مرهم زخم جگر  
 ای که نامت راحت جان و دلم  
 ای که فضل تو کفیل مشکم  
 هر دو عالم بنده اکرام تو  
 صد چو جان من فدای نام تو  
 ماخطا آرمیم تو بخشش کنی  
 نعره انی غفور میزنی  
 الله الله زین طرف جرم و خطا  
 الله الله زان طرف رحم و عطا  
 زهر ما خواهیم و تو شکر دهی  
 خیر را دانیم شر از گرهی  
 تو فرستادی بما روشن کتاب  
 میکنی با ما باحکامت خطاب

از طفیل آن صراط مستقیم  
 قوتی اسلام را ده ای کریم!  
 بهر اسلامی هزاران فتنه با  
 یک مه و صد داغ فریاد ای خدا  
 بهر مردان رهبت ای بی نیاز  
 مردمان در خواب ایشان در نماز  
 ای خدا بهر جناب مصطفی ﷺ  
 چار یار پاک و آل با صفا  
 بهر آب گریه تر دامنان  
 بهر شور خنده طاعت کنان  
 بهر اشک گرم دوران از نگار  
 بهر آن سرد مجوران زیار  
 بهر جیب چاک عشق نامراد  
 بهر خون پاک مردان جماد  
 پر کن از مقصد تھی دامن ما  
 از تو پذیرفتن زما کر دن دعا  
 یی می آید زدست عاجزان  
 جز دعای نیم شب ای مستعان

بلکه کار تست اجابت ای صد  
 وین دعا هم محض توفیقت بود  
 ماکه بودیم و دعائی ماچه بود  
 فضل تو دل داد ای رب وود  
 ره بر روی خاک افتاده بود  
 آفتابی آمد و روشن نمود  
 تکیه بر رب کرد عبد مستهان  
 اوست بس مارا ملاز و مستعان  
 کیست مولائی به از رب جلیل  
 حسبنا الله ربنا نعم الوکیل  
 چوں بدین پایه رساندم مشغولی  
 به تماش بر کلام مولوی  
 تاختمه مسک گویند اهل دین  
 زانکه مشک است آل کلام مستین  
 چوں فقاد از روزن دل آفتاب  
 ختم شد والله اعلم بالصواب



## رباعیات

پایت ای آنکه چوں تو احسن نبود  
 بر گردن قوم تا مبرهن نبود  
 سر تا بقدم تو منت حق باشی  
 خود منت حق کرابه گردن نبود



ای خدمت در گاه تو دین جبریل  
 روشن سجودی تو جبین جبریل  
 جولانگه خدام جنابت باشد  
 سدره که بود شاه نشین جبریل

